

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)

سال پنجم، شماره چهارم، پیاپی ۲۰، زمستان ۱۳۹۰، ص ۱۹۶-۱۷۵

تشبیهات اقلیمی در داستانهای شمال و جنوب ایران

علی نوری* علی قره‌خانی**

چکیده

طبیعت، اقلیم و شرایط زیست‌محیطی، اجتماعی و فرهنگی محل زندگی هر شاعر و نویسنده، خاستگاه اصلی صور خیال خلق شده و به کار رفته در سخن اوست و هیچ شاعر و نویسنده‌ای نمی‌تواند خود را کاملاً از تأثیر آن دور نگه‌دارد؛ براین اساس، گذشته از این‌که اقلیم، کم و بیش مورد توجه بیشینه بلاغیون قرار گرفته و در بررسی، فهم و تفسیر درست سخن ادبی بر آن تأکید شده است، متون معتبر ادبی نیز از این حیث قابل تأمل‌اند و با نگاهی به آثار برجسته ادبی می‌توان بر این نکته صحه گذاشت که ناب‌ترین صور خیال در شعر و حتی گونه‌های منشور سخن ادبی، انواعی بوده‌اند که از بوم و اقلیم و محیط زندگی شاعر و نویسنده الهام گرفته و برخاسته‌اند. تشبیه یکی از انواع اصلی صور خیال است و می‌توان به اعتباری، آن را اساس بلاغت و وجه تمایز ادبیات از غیر ادبیات دانست و با نظری کلی، دیگر صورتهای خیالی را مبتنی بر آن و متأثر از آن به حساب آورد. تشبیه نیز مانند دیگر صورتهای خیالی و بلکه از جهاتی بیش از آنها تحت تأثیر اقلیم قرار می‌گیرد؛ چنانکه در بررسی متون ادبی به تشبیهات فراوانی برمی‌خوریم که می‌توان با توجه به مشبه‌به و وجه‌شبه‌اخذ شده از آن، آنها را تشبیهات اقلیمی نامید. در این مقاله، پس از توضیحاتی در خصوص ادبیات اقلیمی، داستان اقلیمی و تشبیه اقلیمی، گونه‌های تشبیه اقلیمی در برخی داستان‌های اقلیمی نویسندگان شمال و جنوب بررسی و مقایسه شده است.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان nooria67@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان

واژه‌های کلیدی

ادبیات داستانی، تشبیه اقلیمی، ادبیات اقلیمی، داستان‌های شمال و جنوب

مقدمه

ادبیات اقلیمی را ادبیاتی دانسته‌اند که اولاً مختص منطقه جغرافیایی خاص - دور از مرکز - باشد (خدادوست، ۱۳۸۰: ۴) و ثانياً مشخصه‌ها و ویژگی‌های مربوط به محیط، آداب، پوشاک، طرز تفکر و احساسات منطقه مورد نظر در آن متجلی باشد (Abrams, 1993: p.89) و ثالثاً این آداب و رسوم و ویژگی‌های مختلف زبانی، اقلیمی و فرهنگی، بر فضاسازی، لحن، شخصیت پردازی و... تأثیر آشکار گذاشته باشد (Ibid: p.178 &179).

برخی نیز تنها وجود شاخصه‌های جغرافیایی، معیشتی، زبانی و فرهنگی یک منطقه خاص را در ادبیات اقلیمی ضروری دانسته‌اند (دستغیب، ۱۳۸۱: ۹-۷؛ عبدالهیان، ۱۳۷۹: ۱۲۳ و جعفری، ۱۳۸۱: ۱۴۰. نیز ر.ک: داد، ۱۳۷۵: ۱۹۲ و ۱۵۲).

داستانهای بومی، روستایی، ناحیه‌ای و محلی را که کم و بیش در آنها وجوه فرهنگ، زبان، طبیعت، افکار و عقاید مناطق خاصی منعکس و بلکه غالب است نیز در شمار ادبیات اقلیمی به شمار آورده‌اند (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۴۷). سابقه داستان‌های اقلیمی، گذشته از برخی اشارات در آثار دهخدا و جمالزاده - با توجه به تعاریف یاد شده - در روسیه به آثار گوگول (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۱۸۴) و در ادبیات انگلیسی، توماس هاردی و ویلیام فاکنر (داد، ۱۳۷۹، ص ۱۵۲) می‌رسد. رگه‌هایی از این نوع ادبیات را نیز می‌توان در برخی داستانهای احمد خداداده تیموری، نیما یوشیج، صادق هدایت، بزرگ علوی و محمود اعتمادزاده پیدا کرد؛ اما می‌توان گفت به شکل جدی، ادبیات داستانی اقلیمی در ایران، در دهه سی ظهور کرد و در دهه چهل به عنوان نوعی اعتراض علیه اصلاحات ارضی شاه و به قصد بازنمودن مبارزات رعایا با زمین‌داران که متضمن نوعی ستیز بین سنت و مدرنیته در ایران نیز بود تشخص یافت و هم در آن دهه و نیز در دهه‌های پنجاه و شصت بالید. از دهه‌های سی و چهل می‌توان به برخی داستانهای چوبک، به آذین، ساعدی، محمود دولت‌آبادی، فقیری، دانشور، درویشیان، یاقوتی، احمد محمود، میرصادقی و گلشیری اشاره کرد. در دهه‌های اخیر نیز کماکان این گونه ادبیات داستانی آزموده، خلق و منتشر می‌شود.

پیشینه تحقیق

پیش از همه، محمدعلی سپانلو اشاراتی به وجوه اقلیمی داستانهای جنوب کرده و نام «مکتب خوزستان» را به سبک و فضای حاکم بر شیوه نگارش این داستانها اطلاق نموده است (سپانلو، ۱۳۵۸: ۸). پس از او نیز برخی از منتقدان و صاحب نظران، ضمن ارائه مؤلفه‌هایی کم و بیش روشن، دسته‌بندی‌هایی برای داستانهای اقلیمی ارائه کرده‌اند. برخی داستانهای اقلیمی ایران را به دو دسته کلی شمال و جنوب تقسیم کرده‌اند (میرعابدینی، ۱۳۸۰: ۴۰۰، ۵۰۰-۵۱۶ و ۵۲۵؛ تسلیمی، ۱۳۸۳: ۱۳۱ و داد، ۱۳۷۵: ۱۹۹ و صدیقی، ۱۳۸۱: ۳۱) و برخی به وجود چهار مکتب داستان‌نویسی اقلیمی در ایران معتقدند (سپانلو، ۱۳۷۶: ۶۲-۶۴)؛ گروهی این نوع داستانها را هشت دسته می‌دانند (آژند، ۱۳۶۹: ۱۳) و برخی نیز به وجود هفت مکتب داستان‌نویسی اقلیمی قائلند (شیری، ۱۳۸۲: ۱۴۸).

قدر مسلم در همه این دسته‌بندی‌ها دو مکتب داستان‌نویسی اقلیمی شمال و جنوب، پذیرفته شده است و در این مورد، هیچ‌یک اختلافی با هم ندارند. در هر دو دسته از داستانهای اقلیمی شمال و جنوب، بطور کلی، آب و هوا، طبیعت، مکانها، آداب و رسوم، پوشش، خوراک، زبان و فرهنگ و اقتصاد و مذهب، حضور مشخص و مؤثر دارد (میرعابدینی، ۱۳۸۰: ۵۰۰-۵۱۶، ۵۲۵، ۵۳۴-۵۴۶؛ شکرزاده، ۱۳۸۸).

تشبیه اقلیمی

با نگاهی به آثار ادبی می‌توان ادعا کرد که صمیمانه‌ترین و ناب‌ترین صور خیال در شعر و دیگر گونه‌های نوشتاری، انواعی بوده‌اند که از بوم و اقلیم و محیط زندگی شاعر و نویسنده الهام گرفته شده‌اند و این امر، علت و دلیل صمیمیت و موجب اثرگذاری بیشتر آنهاست.

شفیعی کدکنی در کتاب «صورخیال در شعر فارسی» به بررسی جنبه‌های تصویری شعر شاعران سده‌های نخستین فارسی گو پرداخته است. او معتقد است مهمترین رکن تصویری شعر شاعران، استفاده آنها از تشبیهات؛ بویژه تشبیهاتی است که شاعر، آنها را از اقلیم و محیط زندگی خود اخذ کرده است؛ یعنی تشبیهات حسی‌ای که مشبّه به آنها - با ویژگی‌ها و به اصطلاح، وجه شبه‌های خاص - در طبیعت و عالم خارج وجود دارد و شاعر توانسته بین مشبّه و چنین مشبّه‌به‌هایی، ارتباط تصویری و تشبیهی مناسبی برقرار کند که قبل از او دیگران نتوانسته باشند، چنین ارتباط و تشبیهی بیافرینند. صاحب نظران و

منتقدان آگاه و بصیر، این تشبیهات را بر تشبیهات عقلی و درونی رجحان می‌نهند و چنین شاعران مبدعی را بر شاعرانی که از تصویرهای تکراری شعر دیگران تقلید می‌کنند، برتر می‌دانند.

می‌توان تشبیه را از جهاتی اساس بلاغت و وجه تمایز ادبیات از غیر ادبیات دانست؛ چنانکه در کتب بلاغی همواره نخستین و اصلی‌ترین بحث، از آن تشبیه و گونه‌های آن است. تشبیه از منظرهای گوناگون انواع مختلفی دارد: مثلاً از نظر طرفین تشبیه شامل انواع حسی به حسی، عقلی به حسی، عقلی به عقلی و حسی به عقلی است؛ از جهت داشتن همه ارکان یا حذف برخی از آنها، انواعی چون تشبیهات مؤکد، مفصل و بلیغ دارد؛ از لحاظ اجزا و عناصر ساختاری آن شامل انواع مفرد، مقید و مرکب؛ و نیز تخیلی و تحقیقی و جز آن است (شمیسا، ۱۳۷۳: ۵۷-۱۳۱).

تشبیه را از نظر خاستگاه و زمینه و اقلیم و براساس تأثیر جدی و عمیق محیط و زمینه‌های طبیعی، فرهنگی و اجتماعی محل زندگی شاعران و نویسندگان نیز می‌توان بررسی کرد. نزد ادیبان و بلاغیون گذشته نیز زمینه و خاستگاه تشبیهات مورد توجه قرار گرفته است؛ چنانکه مثلاً در مقایسه اشعار ابن رومی و ابن معتر، تشبیهات یکی، متأثر از دربار و زندگی درباری و تشبیهات دیگری متأثر از زندگی فقیرانه و بادیه‌نشینی دانسته شده است و ابن رومی در پاسخ این ایراد که «چرا مانند ابن معتر تشبیه نمی‌آوری با اینکه تو شاعرتر از اوئی؟» و پس از شنیدن نمونه‌هایی از شعر ابن معتر می‌گوید: «ابن معتر از کالای سرای خود سخن می‌گوید، چرا که خلیفه زاده است... آیا هیچ کس رنگین کمان را بهتر از من وصف کرده است؟ (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۵۰، ۵۱). معنای سخن او این است که ابن معتر در دربار و زندگی شاد و پرزرق و برق درباری مستغرق بوده و لذا تشبیهات و صور خیالی او نیز اینگونه است؛ ولی من در بادیه زیسته‌ام و این محیط و این شیوه زندگی بر نوع تشبیهات من مؤثر بوده است.

در این مقاله، ابتدا از ویژگی‌های تشبیه اقلیمی و تفاوت آن با تشبیهات غیر اقلیمی بحث شده؛ سپس به بررسی تشبیه در داستان‌های اقلیمی شمال و جنوب پرداخته شده و پس از آن، شباهت‌ها و تفاوت‌های تشبیهات اقلیمی در داستان‌های شمال و جنوب بررسی شده است. لازم است، یادآوری شود در این مقاله، تشبیهات داستان‌های مورد بحث را بیشتر از حیث زمینه و فضای تشبیه‌سازی و به عبارت دیگر، زمینه اخذ وجه شبه و انتخاب مشبّه‌به‌های خاصی که از جهاتی در یک محیط متمایز باشند می‌نگریم. داستان‌های تنگسیر و انتری که لوطی‌اش مرده بود از صادق چوبک، همسایه‌ها از احمد محمود و اهل غرق و کینزو از منیر و روانی‌پور در حوزه جنوب و داستان‌های دختر رعیت و مهره مار از

به آذین، طرح‌ها و کلاغ‌ها از محمود طیاری و آتش بدون دود و مکان‌های عمومی از نادر ابراهیمی، از حوزه داستان‌های اقلیمی شمال، در این مقاله و بدین منظور بررسی و مقایسه شده‌اند.

برای بررسی بهتر تشبیهات اقلیمی در داستان‌های شمال و جنوب و مقایسه بهتر و آسان‌تر تشبیهات اقلیمی دو حوزه، کوشیدیم ابتدا دسته‌بندی گویا و روشنی از زمینه‌ها و سرچشمه‌های اصلی اخذ این گونه تشبیهات به عمل آوریم و پس از مطالعه و بررسی داستان‌های مورد نظر، شواهدی را استخراج و ذیل هر دسته برشماریم. بدین منظور، تشبیهات اقلیمی را در شش دسته عمده طرح کردیم و نمونه‌های متعددی را از هر دسته در داستان‌های مورد نظر یافتیم و ذکر کردیم. این شش دسته عبارتند از:

الف) تشبیهات برگرفته از دریا و ملحقات آن در منطقه.

ب) تشبیهات برگرفته از پوشش گیاهی منطقه.

ج) تشبیهات برگرفته از آب و هوای منطقه.

د) تشبیهات برگرفته از فرهنگ، آداب و رسوم، خوراک و پوشاک و ساخت و ساز منطقه.

ه) تشبیهات برگرفته از حیوانات و جانوران خاص منطقه.

تشبیهات اقلیمی و تفاوت آن با تشبیهات غیر اقلیمی

تشبیه اقلیمی اصطلاح تعریف شده و آشنایی نیست و نگارندگان، آن را با ملاحظاتی، از طریق قیاس و بر اساس ویژگی‌ها و مؤلفه‌های ادبیات اقلیمی و تشبیهاتی که در آثار اقلیمی دیده می‌شود بر ساخته‌اند. تشبیهات اقلیمی دو ویژگی عمده دارند که آنها را از تشبیهات دیگر متمایز می‌کند: ویژگی نخست، هدف خاص نویسنده از خلق آنهاست. هدف کلی و عمومی شاعران از تشبیه کردن، نشان‌دادن نوعی رابطه تشبیهی تسویه‌ای یا تفضیلی بین دو طرف تشبیه و برجسته‌سازی وجه شبه در یکی از طرفین تشبیه، بویژه مشبّه‌به است؛ یعنی شاعر علاوه بر اینکه بظاهر، مشبه را به مشبّه‌به تشبیه می‌کند، می‌خواهد مشبه‌به و در مواردی، مشبه را در داشتن صفتی خاص، بر طرف دیگر برتری دهد. در حالی که نویسنده داستان اقلیمی در خلق تشبیه، از این حدود در می‌گذرد و اهداف دیگری را نیز در نظر می‌گیرد. مقصود او غیر از اهداف کلی و عمومی تشبیه، ایجاد و القای حال و هوای بومی و بخشیدن رنگ محلی به فضا، صحنه، شخصیت‌پردازی و عناصر دیگر در داستان خود است. برای نمونه، نویسنده‌ای که داستانی درباره محیط ترکمن صحرا می‌نویسد، نهایت زیبایی و خوش اندامی معشوق خود را این گونه تشبیه می‌کند:

«گالان، سولماز را دید که همچون مادیانی خوش اندام و مغرور از کف می‌رود» که عمده هدف نویسنده از خلق چنین تشبیهی، ایجاد حال و هوای اقلیمی و بومی محیط ترکمن صحرا و القای نوع زندگی ترکمانان به فضای داستان و به تعبیری، تمهید نوعی فضاسازی خاص منبعث از محیط و اقلیم در داستان است.

ویژگی دیگر تشبیهات اقلیمی این است که چون نویسنده، این تشبیهات را از پدیده‌های محیطی و اقلیم خاص محل زندگی خود انتخاب می‌کند، بتهایی می‌تواند معرف فضا، زمینه و مکان حقیقی روی دادن حوادث داستان و تلویحاً معرف محل زندگی، رشد و بالیدن خود نویسنده نیز باشند. همچنین در تشبیه اقلیمی به سبب رابطه نزدیک و عاطفی راوی و نویسنده با محیط، فرهنگ و شرایط اقلیمی مکان رخ دادن داستان، نسبت به تشبیهات دیگر، صمیمیت، بالا و در نتیجه، باورپذیری و اثرگذاری در اوج است.

بدین ترتیب، شناسایی، تحلیل و بررسی این تشبیهات از راه‌های بررسی و شناخت درست داستانهاست؛ به عنوان نمونه، یک نویسنده جنوبی با توجه به محیط زندگی خود، جهت تشبیه‌سازی از نخل استفاده می‌کند: «خونش مته یه نخل جلوم سبز شد»؛ در حالی که یک نویسنده شمالی هرگز از چنین تشبیهی در داستان خود بهره نمی‌برد. نویسنده شمالی قاعدهٔ عنصری از اقلیم شمال، مثلاً برنج را به عنوان مشبّه‌به به کار می‌گیرد: «دخترم به برنج کال می‌مونت» طبیعی است که با دیدن چنین تشبیهی ناخودآگاه، شمال کشور در ذهن خواننده تداعی می‌شود یا اگر به تشبیهی مثل «انگار بوی دلاویز طلع است در گرمای دم کرده کنار کارون» توجه کنیم، متوجه خواهیم شد که به احتمال قریب به یقین، نویسنده باید خود اهل جنوب باشد؛ زیرا آفریدن و به کار بردن چنین تشبیهی، بطور معمول و منطقی از یک نویسنده جنوبی که با چنین فضایی مأنوس است، انتظار می‌رود.

تشبیهات اقلیمی در داستان‌های جنوب

جنوب کشور به دلیل برخورداری از آب و هوای گرم و سوزان همراه با رگبارهای تند و رعدآسا؛ بیابانهای خشک با پوشش گیاهی بیابانی؛ درختان خرما و نخلستان‌های فراوان؛ وجود دریا و نیز رود پرآب کارون و انواع ماهی‌ها و پرندگان دریایی؛ رواج ماهی‌گیری؛ وجود شرکت‌های نفتی و پالایشگاه‌ها و مردمانی با چهره‌های سوخته و شمایی ویژه، زمینه‌ساز غالب تشبیهات داستان‌نویسان جنوبی گردیده است.

اقلیمی نویسان جنوب، بر اساس شناخت کامل و پیوند عمیقی که با طبیعت، آب و هوا، فرهنگ، افکار، آرزوها و زبان مردم این خطه دارند (الشکری، ۱۳۸۶: ۵۶۶)، صمیمانه تر می نویسند و لذا تشبیهات اقلیمی شان نیز بغایت طبیعی و غیر تصنعی است. احمد محمود می گوید: «من معتقدم برای نوشتن شناخت لازم است و من خصوصیات مردم جنوب را خوب می شناسم...» (گلستان، ۱۳۷۴: ۲۸).

الف) تشبیهات برگرفته از دریا و اشیاء و موجودات مربوط به آن

- «خون مثل دریا تو کاسه سرم موج می زند» (همسایه ها: ۳۳۷).
- «دهانش تلخ بود... دنیا مثل خار ماهی تو گلویش گیر کرده بود» (کنیزو، ۱۶).
- «آبی ها گیج و سرگردان، انگار هزاران موج سایه دار بر پشتشان کوبیده شود به جانب آبادی می آمدند» (اهل غرق، ص ۱۷۲).
- «سیاه اخمو جلوش نگاه می کرد... چشمانش مثل شاهی سفید (نوعی ماهی) تو صورتش برق می زد» (انتری که لوپیش مرده بود، ص ۲۲).
- «حتی بوبونی که مردی در دریا نداشت، آبی ها را فراموش کرده بود و در ساحل نشسته بود. مویه می کرد مثل کشتی بی صاحبی روی دریا تکان می خورد» (اهل غرق، ص ۶۲).
- «حالا کنیزو و با لباس بلند طلائی می رقصید. شانه هایش را تکان می داد... و آنها دورش کرده بودند. مثل ماهی طلائی کوچکی که بمبک ها (کوسه ها) دورش را گرفته باشند نداند که کجا باید فرار کند» (کنیزو، ص ۲۶).
- «صبح آبی دریا را دیده بود و او را شناخته بود. صورتش خیس گریه بود. موهای آبی اش به پیشانی و گونه ها چسبیده بود و دانه های درشت اشک مثل دانه های مروارید از روی گونه اش سر می خورد و به لبها می رسید» (اهل غرق، ص ۷۵).
- «دهان بچه ها از حیرت مثل دهان ماهی باز مانده بود» (کنیزو، ص ۲۷).
- «وای اگر آدمیزاده ای دچار تردید شود. مانند کشتی بی لنگری هر لحظه به پهلو می غلتد و سرانجام تسلیم موج های بلند و سایه دار می شود و در قعر آبهای گل آلود فرو می رود» (اهل غرق، ص ۱۳۶).
- «موجهای دریا مثل قیر آب شده در کث و قوس بود» (انتری که لوپیش مرده بود، ص ۳۴).
- «به هر دو دستش دو نفر آویزان است. عین نهنگی که از دریا بیرون کشیده باشند» (همسایه ها، ص ۳۶۲).

- «اما گلپر نگاهش کرد. همانطور که مرغان دریایی نگاه می کنند؛ همانطور که ماهی های نقره ای کوچک نگاه می کنند» (کنیزو، ص ۴۲).
- «رئیس زندان می غرد، دندان های ریز یکدستش بیرون می افتد. مثل تمساح می خزد به طرف پندار» (همسایه ها، ص ۴۴۵).
- «باد صدای دی منصور را تو آبادی بخش می کند. مثل ناخداها داد می زند، مثل آنوقتی که دریا طوفانی می شود و همه چیز بهم می ریزد (کنیزو، ص ۵۱).
- «مه جمال که در کنار ابراهیم پلنگ نشسته بود، حیرت زده و گیج نگاه می کرد. راسه های شهر سیاه رنگ و صاف بود پیکاب مانند قایقی که بر سطح دریای آرام براند، بی آنکه تقلا کند و تکان بخورد...» (اهل غرق، ص ۲۰۵).
- «لوسکی گفت: مگه دیونه شدی. مته دریا ازم خون می یاد» (انتری که لوطیش مرده بود، ص ۵۱).
- «خیلی قشنگ است. آبی است و صورتش هم آبی است و موهایش هم نقره است، مثل رنگ دریا، وقتی که صبح زود است و ماهی گیرها زنبیل های پر از ماهی را به ساحل می آورند» (کنیزو، ص ۵۰).
- «جوی باریک آبی که معلوم نیست از کجا می آید و از زیر درختها رد می شود تا زنها زیر سایه وسیع و معطرش آبادی را پر از صدای ظرف کنند و یا بچه های بی خبر و بازیگوش درباریکه آب مثل ماهی دراز بکشند و بروند» (همان، ص ۶۸).
- «نباتی مثل بمبک (کوسه) فیره می کشید و آبادی را گل آلود می کرد» (اهل غرق، ص ۲۱۹).
- «چشمهایش آنقدر آرام بود که فکر می کردی خودت را ول داده ای روی دریا، روی رود، نه بازخواستی می کرد و نه حرفی می زد» (کنیزو، ص ۷۴).
- «تا صبح در کنار مردان تنگسیر می نشست. به خبرهای جهان گوش می داد و صبح سحر با قوسی که بر گردنش می افتاد در هیأت مرغی دریایی به سوی دریا می شتافت» (اهل غرق، ص ۲۶۸).
- «چشم های بی مژه اش تکان نمی خورد و مثل چشم ماهی همیشه باز است» (کنیزو، ص ۷۸).
- «مرد بلند شده بود و رو به در پس پس می رفت مثل دریا وقتی که غروب می شود» (همان، ص ۹۵).
- «هیچ کس نمی توانست زنی که دستانش را مثل بال مرغان دریایی باز کرده بود و می دوید از رفتن باز دارد» (اهل غرق، ص ۳۵۹).
- «همیشه وقتی ستاره چشمک زن توی آسمان می نشست. بلند می شد، کنار پنجره می ایستاد و

جوری به ستارگان نگاه می کرد انگار که روی عرشه ناوچه ایست و دریا طوفانی است و شب تاریک است و او می خواهد جهت را پیدا کند.» (کنیزو، ص ۱۰۰).

- «ساختمان داشت تکان می خورد، انگار ناوچه ای که روی دریا باشد، در و دیوار داشت از هم می پاشید، انگار بدنه ناوچه ای که هدف موشکهای لایزری قرار گرفته باشد. گلدانهای توی خانه تکان تکان می خوردند» (همان، ص ۱۰۳).

ب) تشبیهات برگرفته از پوشش گیاهی منطقه

- «ته ریش سنباده ای زیر دستش مثل خار شتر بود» (انتری که لوطیش مرده بود، ص ۳۵).
- «زانهایش را تو بغل گرفت و به مورچه سواری درشتی که می کوشید سوسک نیمه جانی را به دنبال خودش بکشد خیره ماند. سوسک گنده و براق و سیاه بود قد یک خرما بود.» (تنگسیر، ص ۱۲).
- «گیج بود و منگ. از هر طرف صدا، و تا چشم کار می کرد موجهای سیاه و بلند. انگار تو گوشش هسته خرما چپانده بودند.» (اهل غرق، ص ۴۵).

- «مادربزرگ تو آب که آتش نیست! برمی گردد نگاهم می کند. چشمانش رنگ خرماست.» (کنیزو، ص ۵۴).

- «من چرا او مدم خونه این ارمنی؟ منکه همچو خیالی نداشتم خونش مته یه نخل جلوم سبز شد» (همان، ص ۳۰۶).

- «با موهایی که داشت و مثل درویشها دورش ریخته بود. خوب... معلوم بود... فانوس مشکش را یه ور گرفته بود. این جور، او هم مثل نخلی که صدسال تشنگی کشیده باشد آب می خورد.» (کنیزو، ص ۷۳).

- «چشمانی که نا به هنگام کور می شد. شکمهایی ورم کرده که مثل دماهای عزاداری صدا می داد.» (اهل غرق، ص ۲۶۶).

- «تفنگچی های حکومتی چون کنده های نخل خشکیده تو زمین ریشه بند کرده بودند» (تنگسیر، ص ۳۲۱).

ج) تشبیهات برگرفته از آب و هوای منطقه

- «عطر مویش مستم می کند. انگار بوی دلاویز طلع است در گرمای دم کرده کنار کارون» (همسایه ها، ص ۳۵۹).

- «هوا داغ و سوخته بود شعاع خورشید از پشت رو بندهم، مانند شعله جوش اکسیژن، تونی نی چشمانش می نشست» (تنگسیر، ص ۱۱).
- «صدای ریزش باران که شلاق کش روی چادر کلفت آب پس مانده کامیون میخورد مانند دهلی تو گوششان می خورد.» انتری که لوطیش مرده بود، ص ۱۰.
- «پوست تنش رنگ چرم قهوه ای سوخته بود - تکه چرمی که سالها تو صحرا زیر آفتاب و باران افتاد و دیگر چرم نیست سفال است» (تنگسیر، ص ۱۱).
- «سیاه مانند عروسکی مومی که واکش زده باشند با چهره فرسوده رنجبرده اش کنار منقل و وافور و بطری عرق چرت می زد» (انتری که لوطیش مرده بود، ص ۹).
- «این همیشه که تو همش بیایی سرخاک شوورت زار بزنی، پاشو، از هوا آتیش می باره» (تنگسیر، ص ۴۱).
- «آفتاب سوزان مانند ورقه گیوه گداخته ای خودش را رو زمین انداخته بود» (تنگسیر، ص ۵۲).
- «تندر تازه ای از دل آسمان مثل قارچ جوانه می زد. مثل اینکه از آسمان حلب نفت خالی بر زمین میبارید» (انتری که لوطیش مرده بود، ص ۵۵).
- «چهره محمد مثل گون مشتعلی می سوخت» (تنگسیر، ص ۱۵۷)
- «همه چیز بیگانه و تهدید کننده بود. مثل اینکه همه جا رو زمین سوزن کاشته بودند یک آن نمیشد درنگ کرد، زمین مثل تابه گداخته ای پایش را می سوزاند و به فرارش ناچار می کرد» (انتری که لوطیش مرده بود، ص ۱۰۶).
- «لبه اش طعم خارک لیلو می دهد. گس است. قامت میانه و پر گوشتش مثل مار پیچ و تاب می خورد.» (همسایه ها، ص ۳۹).
- د) تشبیهات برگرفته از فرهنگ، آداب و رسوم، خوراک و پوشاک و ساخت و ساز ناحیه
- «محمد [مثل] زن لچک به سری نیست که بیاد بره تو کپر [مثل مرغ] [کر شه]» (تنگسیر، ص ۱۹۳).
- «نباتی حامله بود و منصور بیشتر در کنارش می ماند تا زنان دو گانه خانه اش مانند خروس جنگی به هم نپرند و همدیگر رالت و پار نکنند» (اهل غرق، ص ۱۹۶).
- «لبه اش از هم جدا بود و خفت رو دندان هایش خوابیده بود، مثل لیفه ی تنبان» (انتری که لوطیش مرده بود، ص ۱۴).

- «رنگش عین چلووار (نوعی پارچه سفید رنگ که بیشتر در جنوب مرسوم است) است» (همسایه ها، ص ۷۸).

- «پاهایش به زمین چسبیده است. عین خرپا محکم است...» (همسایه ها، ص ۳۶۲).
 - «دریا خوب آرومه، مثل روغن از جوش افتاده میمونه، چقدر هوا برای ماهی گیری خوبه» (تنگسیر، ص ۲۶۴).

- «دریا چون دیگ نیل نیم جوش، سنگین و غلیظ، از پای ساحل راه افتاده بود و در کرانه افق فروکش کرده بود و سوز خورشید روی آن جوش میزد» (تنگسیر، ص ۲۷).

- «چشمان بی حالش از حدقه بیرون زده است. انگار زردچوبه آب کرده است و به صورتش مالیده است.» (همسایه ها، ص ۷).

ه) تشبیهات برگرفته از حیوانات و جانوران خاص ناحیه

- «ابراهیم مثل موش خرما جیرجیر می کند» (همسایه ها، ص ۷۸).
 - «سروان از اتاق می آید بیرون، چکمه هاش برق می زند. سیلش رو به بالا تاب داده شده عینهو دم عقرب، برگشته است» (همان، ص ۱۳).

- «ولی ناصر... او نا آدمن... رفقای ما هستن - مثل خروس گردن می کشد» (همان، ص ۴۲۳).

- «بلورخانم زنجموره می کند. تو زیر پیراهن کوتاهش مثل لندوک می لرزد» (همان، ص ۱۳).

تشبیهات اقلیمی در داستانهای شمال

شمال کشور که از یک سو دریا و از سوی دیگر جنگل و رشته کوه های البرز آن را فرا گرفته است، از اقلیمی متنوع برخوردار است. وجود دشت و صحرای پوشیده از گل های شقایق وحشی و بوته های اسفند ترکمن صحرا که دامداران و کشاورزان ترکمن در سراسر صحرا سیاه چادرهای خود را در میان آنها برپا کرده اند؛ گله های بزرگ شتر، اسب و گوسفندی که مشغول چرا هستند؛ سگ های چوپان که تمام حواس خود را معطوف مراقبت از گله در مقابل درندگان صحرا کرده اند؛ محبوبیت خیلی زیاد اسب در نزد ترکمانان و نقش بسیار مهم آن در زندگی آنان به دلیل علاقه زیاد به سوارکاری و تیراندازی؛ مهارت زنان ترکمن در بافتن قالی و قالیچه و گلیم و خورجین ترکمن؛ طبیعت ساده و خشن صحرا و تاثیرات آن بر روحیات صحرانشینان (جنگ و درگیری های خونین قبایل مختلف و تعصبات

قومی) از یک سو، و وجود جنگل‌های انبوه و درختان سر به فلک کشیده؛ آب و هوای مه آلود و همیشه بارانی؛ شالیزارهای سرسبز و مرتع‌های وسیع؛ خانه‌های سفال پوش شده دارای حیاط‌های بزرگ پرچین شده با چوب درختان جنگلی؛ که معمولاً چند رأس گاو و گوسفند و تعدادی مرغ و خروس و اردک در آن مشغول چرا و گشت و گذارند و آبشارها و تالاب‌های زیبایی که انواع پرندگان شکاری و مهاجر در آن گرد آمده اند از سوی دیگر، زمینه ساز غالب تشبیهات و تصاویر تشبیهی نویسندگان شمالی در این آثار هستند.

تشبیهات اقلیمی به کاررفته در داستانهای شمال به دو بخش عمده اقلیمی شمال (مازندان، گیلان) و شمال شرق (گلستان و ترکمن صحرا) تعلق دارند.

۱- تشبیهات اقلیمی ترکمن صحرا و گلستان ۲- تشبیهات اقلیمی مازندان، گیلان

تشبیهات اقلیمی ترکمن صحرا (ترکمانان)

الف) تشبیهات برگرفته از دریا

«تو موج دریایی، گالان اوجا صدای صحرای گالان اوجا
دشمن دشمن، رفیق دوست با همه‌یی، تنهایی، گالان اوجا»
(آتش بدون دود، ج ۱، ص ۴۲)

ب) تشبیهات برگرفته از طبیعت و پوشش گیاهی و درختان منطقه

- «بگذار مثل سنگ باقی بمانم» (آتش بدون دود، ج ۱، ص ۱۱۱).
- «گالان، چون درختی تنومند که بر آن انواع سلاحها را، به میخ و شاخه‌های بریده اش آویخته باشند، از چادر خود بیرون آمد و بر اسب نشست» (همان، ص ۸۴).
- «گالان دانسته بود که سولماز و سوار، هر دو یک تبارند و از یک چادر، و اینک میان خواهر و برادری دلداری و سخت، همچون دانه ی گندم میان دو سنگ آسیا می شکست و خرد می شد» (همان، ص ۱۲۵).

- «آت میش بر اسب نشست و چه نشستی! انگار گالان اوجا بود - اما کوچک شده با چشمانی چون گل انار» (همان، ص ۱۲۹).

- «آیدین، مثل کهریا زرد بود و مثل کاه، سبک» (همان، ص ۲۰۹).

ج) تشبیهات برگرفته از آب و هوای منطقه

- «اگر آفتاب داغ تن برهنه‌تان را می‌سوزاند/ کلاه دردی را دوا نمی‌کند؛ سایه‌ای مانند { ابرسیاه بخواید!} (آتش بدون دود، ج ۱، ص ۱۴۹).

- «... گالان‌اوجا... این طوفان روینده، این گرداب مرگ...» (همان، ص ۲۴۶).

د) تشبیهات برگرفته از فرهنگ و آداب و رسوم و حرف و مشاغل ناحیه

- «یازی اوجا، انگار چادر گشوده‌یی بود که ناگهان دیرک از زیرش کشیده باشند» (آتش بدون دود، ج ۱، ص ۶۴).

- «نه گله می‌خواهم، نه اسب می‌خواهم، نه آب

اسب کهرم تو، گله بزهای سپیدم تو، چشمه ام تو، سولماز!

نه روز می‌خواهم، نه شب می‌خواهم، نه نان

خورشیدم تو، مهتابم تو، محبوب گندمگون من سولماز!

تو برای من تونستی، تمام صحرای سولماز!

تو برای من توفان نیستی، تمام دریایی سولماز!

تو برای من قصه نیستی، تمام تاریخی سولماز!

مثل گریه و آواز و عطراسفند، سرشار از صفایی سولماز!» (همان ص ۱۹۱).

- «با این وجود، سولماز که خوش‌نقش‌ترین قالیچه صحرا بود، چشمت را خیره می‌کرد و درجا نگاهت می‌داشت» (همان، ج ۲، ص ۱۸).

- «دست گالان، مثل یک قالیچه، پهن و بزرگ بود» (همان، ص ۱۹).

- «نازلی... بی هیچ دلیل آشکاری روز به روز لاغرتر می‌شد و شده بود مثل نی چوپان‌ها» (همان، ص ۹۵).

- «سولماز بیدار بود و آق اویلر کچک را سیر می‌داد که صدای قاباغ، چون تنور آماده گرفتن نان، او را به درون هود کشید، بدنش به لرزه افتاد. عرق چون تنور سفید سرد سراسر تنش را پوشاند، و راه گلوش چنان تنگ شد که آب دهان، مادری سخت، امکان عبور یافت» (همان، ص ۱۱۹).

- «اما مرض، {مانند یک لشکر} ناآشنا آمد و خیمه زد؛ چه عظیم خیمه‌یی! و سوارانش با جامه‌های بلند سپید و اسبهای اصیل سپید، داس بردست و رحم ناشناس، اینچه برون را درنوردید» (همان، ص ۵۵).

- «مارال! خط تو مثل روح صحرا، ساده و ابتدایی است» (همان، ص ۱۷۲).

- «آق اویلر فروکشید. دانست که خشونت، {مانند} خنجر کندی است که هیچ نمی برد و کاری از پیش نمی برد» (همان، ص ۲۵۶).

- «گو کلانها، بیصدا، سواران گالان را {مانند} نگین {محاصره} کردند» (همان، ص ۹۲).

- «آفتاب صلاة ظهر {مثل شمشیر} تیز و برهنه می تابید» (همان، ص ۱۰۷).

ه) تشبیهات برگرفته از حیوانات و جانوران خاص ناحیه

- «گالان، سولماز را دید که همچون مادیانی خوش اندام و مغرور از کف می رود و خود، کف بر دهان آورد» (آتش بدون دود، ج ۱، ص ۳۵).

- «از خشم می لرزید که چرا چون گوسفندی بر ترک اسبش نینداختم و نبردم» (همان، ص ۳۵).

- «بومیان میش! سولماز را می سپرم دست. مثل سگ ازش مواظبت کن و هر چیز که می خواهد برایش فراهم کن» (همان، ص ۸۴).

- «سولماز لبخند بر لب، بی اعتنا و چنان که انگار گالان از برداشتن تخم مرغ از زیر مرغ خانگی بازگشته، در چهارچوب در ظاهر شد» (همان، ص ۹۴).

- «گالان از چادرش درآمد. ای خدا! چه قدرتی داشت: سواره‌ها در مقابلش احساس پیادگی می کردند. گرگها در برابرش {گوی} کمتر از موش صحرائی بودند» (همان، ج ۲، ص ۱۴).

- «گالان چون گرگ گرسنه به سوی گله‌ی بویان میش می دوید» (همان، ص ۱۲۵).

- «سولماز، غمین چون مرغ حق، شکسته چون بال ترو تیرخورده، گرفته چون آسمان ابری صحرا، به چشمان در کاسه بلور نشسته گالان نگاه می کرد» (همان، ج ۱، ص ۱۰۲).

- «هنوز صدای نفسهایت را پشت سرم می شنوم که عین صدای نفس های اسب صد فرسخ تاخته رو به مرگ بود» (همان، ص ۱۳۸).

- «آنی، با قد بلند، سینه‌ی پهن و چشمان سیاه مسلط، اینک چون بره‌یی ناتوان که گرگ گرسنه راهش را بسته باشد، لرزان و مضطرب به زمین دوخته شده بود» (همان، ص ۶۹).

- «آت میش چنان از اسب به زیر آمد که انگار پرنده‌ی تیر خورده‌یی از قلب آسمان سقوط کرده

است» (همان، ص ۱۳۲).

- «کسی که از توی تاریکی تهدید می کند، مثل سگی است که از توی تاریکی برای یک گرگ زوزه می کشد» (همان، ص ۱۶۳).

- «زانوهای آریاچی لرزید، لرزید و خم شد، آریاچی به زانو در آمد، پیش از پدر، و دستهایش ستون شده بر خاک چون سگی شده بود نشسته و تکیه داده به دو دست و سر فرو افکنده» (همان، ص ۱۶۸).
- «هنوز صدای نفس‌هایت را می‌شنوم که عین صدای نفس‌های اسب صدفرسخ‌تاخته‌ی روبه‌مرگ بود» (ص ۱۳۸).

۲- تشبیهات اقلیمی مازندران و گیلان

الف) تشبیهات برگرفته از دریا

- «ناله‌ها و فریادهایی که از هزاران سینه برمی‌خاست، هر لحظه به هم می‌پیوست و مانند موجی سهمگین روی بام‌های سفالین خانه فرود می‌آمد» (مهره مار، ص ۴۶).

ب) تشبیهات برگرفته از پوشش گیاهی و درختان منطقه

- «چارقد سفید آهاری به سر خانم بود، موهای بلوطیش را تیره‌تر و گونه‌هایش را سرخ‌تر و درخشنده‌تر نشان می‌داد» (دختر رعیت، ص ۲۰).

- «لخت وارفته دراز کشیده بود و حتی توانایی هذیان بافتن نداشت. تنهایک خرخر متمادی وضعیف مانند صدایی که از رها کردن شاخه‌های تر برمی‌خیزد، از گلوی خشکیده‌اش، به گوش می‌رسید» (مهره مار، ص ۴۱).

- «شالیزار [مانند فرشی] زیر پای باد گسترده بود» (طرح‌ها و کلاغ‌ها، ص ۴۳).

- «علی‌مراد با سرافکنندگی از آنجا رفته بود. گوشه‌هایش به سرخی آلبالو شده گویی شعله می‌کشید» (مهره مار، ص ۷۲).

- «به یه بیست و چند ساله شهر میگه: [پسر چون] میوه درخت شو بازم کال چیدن، پسرشو میگه: بردن به نظام!» (طرح‌ها و کلاغ‌ها، ص ۱۵).

- «حالی‌ش نیس، ناسلامتی سیزده ساله شد. نگاش کن! به برنج کال می‌مونه!» (طرح‌ها و کلاغ‌ها، ص ۵۴).

- «آن وقت زهرا هنوز چهارده ساله تمام نشده بود، دخترک باریک و سبزه‌ای بود، مثل نهال تازه نارون» (مهره مار، ص ۶۵).

- «دخترم به برنج کال می‌مونه!» (طرح‌ها و کلاغ‌ها، ص ۸۲).

- «تریش به شاخه درخت می‌رفت و سبزش به دامنه [می‌رفت]!» (طرح‌ها و کلاغ‌ها، ص ۷۱).
- «آخر، بیش از هر زمان دیگر به زهرا، به نگاه شاداب چشمان بلوطی اش، به لبخند تازه‌تر از گل‌های سفید صحرايي اش، احتیاج داشت» (مهره مار، ص ۷۶).

- «پیر زن بینوا! حالا کم کم ارزش او را می‌فهمیم. این روزها غالباً یادش می‌کنم. صورت لاغر سفیدش را، با آن چین و چروک ریز، به گلابی آخر زمستان می‌مانست» (همان، ص ۱۰۱).

ج) تشبیهات برگرفته از آب و هوای منطقه

- «آتش از دهانه مسلسل‌ها می‌بارید. چک چک برخورد چرخها و زنجیرها، مانند صدای ریزش بهمن در کوهسار، هراسی قوی در دل می‌افکند» (دختر رعیت، ص ۹۰).

- «زهرا آن دخترک باریک که با پای برهنه روی مرز کشت‌ها می‌رفت و رشته‌های ریزباف گیسو همچون آبشار سیاهی از پشت سرش فرو می‌ریخت، در یاد او زنده بود» (مهره مار، ص ۶۷).

- «چه درد آور و مطبوع صدایم را می‌شنیدم که بلند و پست می‌شد. به ذهنم می‌آمد که [گویی] یکی از چشمه‌های ابدی دماوند است که می‌جوشد» (مکان‌های عمومی، ص ۶۹).

- «اصلاً این جوان به اندازه یک دماوند جا افتاده و سنگین است. بگذار این چند روزه امتحان بگذرد، باید خوب تکانش بدهم. مثل بزغاله وادار به جست و خیزش می‌کنم» (مهره مار، ص ۱۵۵).

- «از پیش مامان که برگشتیم، پکر پکر بودم. از بابا لجم می‌گرفت، از بابا و از همه مردها... جوانی و شادایی زن را مثل زالو می‌مکند، هر وقت هوس کردند، با یک تیا میندازنش بیرون» (مهره مار، ص ۱۰۸).

د) تشبیهات برگرفته از فرهنگ، باورها، آداب و رسوم، خوراک و پوشاک و حرف و مشاغل ناحیه

- «کیف بزرگ من در دهکده کوچک چه کارها که نمی‌کند! وقتی آن را به دست می‌گیرم باران {مثل} یک سلام روستایی است که بر من می‌بارد!» (طرحها و کلاغها، ص ۹).

- «برنج از دهانه گونی‌ها مانند جریان زندگی سرازیر می‌شد و گرد سفیدی از آن روی چهره پر موی حمالها می‌نشست» (دختر رعیت، ص ۹۱).

ه) تشبیهات برگرفته از حیوانات و جانوران خاص ناحیه

- «وحشتی سنگین تنش را درهم می‌فشرد در گوشه ای کز می‌کرد و عبا را به سرمی‌کشید و مانند ماکیان باز در آسمان دیده منتظر می‌ماند» (مهره مار، ص ۴۶).

- «رستم علی، با زلفهایی که از زیر کلاه نمدی در آمده مثل دم اردک برمی گشت، آستین هارا بالا زده و پاهام گشاده، تکه‌ای صابون رودبار به دست، رختها را در آب نیم گرم سربی رنگ چنگ می زد و می چلانند» (دختر رعیت، ص ۳۶).

- «مانند سگهای پیر از کار افتاده که گاهی به خیال واهی پارس کنند، یک جفت توپ سر پر، که قشون قبله عالم از روز پیش در قرن کارگزاری به زنجیرشان بسته بود، با غرش خفه‌ای تحویل روز را به مردم رشت اطلاع دادند...» (دختر رعیت، ص ۲۶).

- «شکافی در ردیف صندوقها و بسته‌ها دهن می گشود، که در پس آن کیسه های برنج، مانند گوسفندهای پروار در آغل خود خفته بودند» (همان، ص ۸۱).

- «و از گذشته، آن اراده سمجی که از پدران خود به ارث برده بود درست مانند گاو نر که با کشتن همه ماهیچه‌های گردن و دست و پا آن قدر تلاش می کنند تا سینه را چاک می دهد و آن را پذیرای تخم زندگانی بخش می کند» (مهره مار، ص ۷۰).

- «پس از ساعتی که مهدی روی تخت در تاریک‌ترین گوشه مطبخ نشسته بود، به بهانه خستگی به زیر آمد، آهسته به صغری نزدیک می شد و مانند مرغ شکاری گرد او می گردید» (دختر رعیت، ص ۱۰۹).

- «لحن گرم و لرزان گفتار او، خنده های شکسته و تو دماغی او، دختر را گیج کرد. اندوه لذت‌باری، مانند نوازش پنجه گربه بازیگوش، سینه و گلویش را می خاراند (همان، ص ۱۰۹).

- «وقتی که فکر می کرد هم اکنون جعفر چه جور هشتش همیشه در گرو نه است و مثل یابوی وامانده به هن هن افتاده است» (مهره مار، ص ۷۳).

- «انگلیس‌ها مانند شغالان کتک خورده سراسیمه از باکو برگشتند و عمال گول خورده را به دست عدالت زحمتکشان رها کردند» (دختر رعیت، ص ۱۱۳).

- «صغری در مطبخ بیکار نشسته بود. پس از سالها کار و زحمت شبانه روزی، که مانند رفتار سنگین گاوان ورز همیشه با فریاد و فحش و تهدید همراه بود، اینک برای نخستین بار خود را فارغ از شتاب و ترس می دید» (دختر رعیت، ص ۱۲۲).

- «از دیشب انگار هوایی شده ام. وسط درس خواندن، خیال گریزفام مرا به هزار راه و بیراه می برد و همه جا نگاه دو چشم سبز با ابروهای به هم پیوسته سیاه - مثل بالهای گسترده باز - دنبال می کند» (مهره مار، ص ۱۴۰).

- «مهدی خم شد. صورتش را نزدیک برد، آنقدر که لبهایش به سبکی بال پروانه یک لحظه بر قله آرزو نشست. آنگاه مانند شیری گرسنه که بر غزالی بپرد...» (دختر رعیت، ص ۱۳۱).

- «گلدان بزرگ یاس مان رو لبه نرده، کنج دیوار بود و عطر گل‌های نیمه بازش مثل بال پروانه تو هوا موج می‌زد» (مهره مار، ص ۱۶۱).

- «دل می خواست دو تایی تا شب، تا شب ها و روزها، مثل دو تا آهو تو آن باغ بگردیم» مهره مار، ص ۱۶۶).

شباهت‌ها و تفاوت‌های تشبیهات اقلیمی شمال و جنوب

در مقایسه تشبیهات موجود در داستان‌های اقلیمی شمال و جنوب، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بدین شرح جلب توجه می‌کند:

از مهم‌ترین نکات تشابه داستان‌های اقلیمی شمال و جنوب در تشبیه‌سازی، استفاده هر دو گروه، از پدیده‌ها و عناصر خاص منطقه و محل زندگی خویش، در این خصوص است. به عبارتی یک نویسنده جنوبی در خلق تشبیه، از پدیده‌ها و عناصری که در محیط زندگی او وجود ندارد، کمتر استفاده می‌کند و بیشتر، عناصری چون درختان نخل و خرما، بیابان‌های خشک و سوزان و دریا و متفرعات آن را اساس تشبیهات خود بر می‌گزیند؛ همان‌طور که یک نویسنده شمالی از برنج و شالی زار و جنگل و دماوند و... جهت خلق تشبیهات خود سود بیش از عناصر دیگر سود می‌برد.

از نکات دیگر تشابه و اشتراک در تشبیهات داستان‌های اقلیمی شمال و جنوب، هدف کم و بیش یکسان نویسندگان آن‌ها از خلق چنین تشبیهاتی جهت القای حال و هوای بومی و محلی به فضای داستان خود است.

ویژگی مشترک دیگر در تشبیهات این داستان‌ها، دلالت‌گری این تشبیهات و معرف و مشخص کننده بودن آنهاست. در هر دو دسته، تشبیهات اقلیمی - بطور غیرمستقیم - نویسندگان، مکانها و صحنه‌های داستان را معرفی می‌کنند.

در بیان تفاوت این داستان‌ها از این حیث، باید به نوع پدیده‌ها و عناصر بومی‌ای که این نویسندگان جهت خلق تشبیهات خود به کار می‌برند، اشاره کنیم؛ مثلاً یک نویسنده جنوبی به دلیل سرو کار داشتن با محیط دریا و زندگی ساحل نشینی در اکثر شهرهای جنوبی، اندوه و ضججه و فریاد زنی را این

گونه تشبیه می‌کند: «نباتی مثل بمبک (کوسه) فیره می‌کشید و آبادی را گل آلود می‌کرد» درحالی که نویسنده‌ای که در اقلیم شمال و در ترکمن صحرا زندگی می‌کند و با آمیختگی زندگی مردم آن سامان با اسب آشناست، چنین صحنه‌ای را به گونه‌ای دیگر و با استفاده از وجه شبه و مشبّه‌به دیگری می‌سازد: «زن، چون اسبی وحشی شیبه می‌کشید» یا نویسنده اهل گیلان و مازندران، کسالت و رنگ‌پریدگی دختری را اینگونه به تصویر می‌کشد: «دخترم به برنج کال می‌موند!» و نویسنده جنوب، با این تشبیه: «چشمان بی‌حالش از حدقه بیرون زده است. انگار زردچوبه آب کرده است و به صورتش مالیده است»؛ در اقلیم جنوب این تشبیه به کار می‌آید: «تو زیر پیراهن کوتاهش مثل لندوک می‌لرزد» و در اقلیم شمال، این تشبیه: «اصلاً این جوان به اندازه یک دماوند جا افتاده سنگین است بگذار این چند روزه امتحان بگذرد، باید خوب تکانش بدهم مثل بزغاله وادار به جست و خیزش کنم» یا وجه شبه (ایستادگی و ثبات) در داستان اقلیمی جنوب با چنین مشبّه‌به‌ای نشان داده می‌شود: «تفنگچی‌های حکومتی چون کنده‌های نخل کشیده تو زمین ریشه بند کرده بودند» و در داستان اقلیمی شمال با این مشبّه‌به: «آن اراده سمجی که از پدران خود به ارث برده بود درست مانند گاو نر که با کشتن همه ماهیچه‌های گردن و دست و پا آن قدر تلاش می‌کنند تا سینه را چاک می‌دهد» و خیلی از تشبیهات دیگر که به این تفاوت‌ها اشاره می‌کنند.

یکی دیگر از جنبه‌های تفاوت تشبیهات در داستان‌های اقلیمی شمال و جنوب، به کار نبردن و استفاده نکردن از عنصر دریا و فروعات آن در تشبیهات داستان‌های شمالی، به رغم وجود دریاچه بزرگ خزر در شمال است؛ در حالی که داستان نویسان جنوبی مکرر و بوفور از دریا و مسائل مربوط به آن برای خلق تشبیهات اقلیمی سود برده‌اند.

نتیجه

داستان‌نویسانی که در مناطق دور از پایتخت زندگی می‌کنند، بیشتر از دیگران تحت تأثیر عناصر مختلف فرهنگی، زیستی و اقلیمی محل زندگی‌شان قرار می‌گیرند. این اثرپذیری تا بدانجاست که حتی در صور خیال و از جمله تشبیهات بر ساخته و مورد استفاده‌شان نیز نمود می‌یابد. وجوه اشتراک روشن و قابل توجهی در تشبیهات اقلیمی داستان‌های دو گروه وجود دارد. از مهم‌ترین وجوه اشتراک این است که اولاً هر دو گروه نویسندگان اقلیمی نویس، در توصیفات و تشبیهاتشان، مکرر از عناصر فرهنگی،

طبیعی و اقلیمی محل زندگی و مکان الهام ادبی و عاطفی خود بهره برده‌اند؛ ثانیاً در هر دو دسته از آثار داستانی شمال و جنوب، تشبیهات اقلیمی، نویسندگان، مکانها و صحنه‌های داستان را نیز معرفی می‌کنند؛ و ثالثاً نویسندگان آن‌ها از خلق چنین تشبیهاتی هدفی کم و بیش یکسان دارند که همانا القای حال و هوای بومی و محلی به فضای خلق و روایت داستانهاست. نقاط تفاوت و تمایز این داستانها از حیث تشبیهات اقلیمی نیز چشمگیر و قابل توجه است. در بیان تفاوت داستان‌های مورد نظر در نوع و محتوای تشبیهات اقلیمی به کار رفته در آنها، باید اولاً به نوع و نقش کم و بیش متفاوت پدیده‌ها و عناصر بومی‌ای که این نویسندگان از محیط، اقلیم و فرهنگ محل زندگی خود اخذ و جهت خلق تشبیهات خود به کار برده‌اند، اشاره کرد و ثانیاً کاربرد چشمگیر و قابل توجه عنصر دریا و فروع آن در تشبیهات اقلیمی داستان‌های جنوب و بی‌توجهی به آن در تشبیهات اقلیمی داستان‌های شمال، به رغم وجود دریاچه بزرگ خزر در شمال را عنوان کرد.

منابع

- ۱- آژند، یعقوب. (۱۳۶۹). «وضع ادبیات داستانی در قبل و بعد از انقلاب»، مجله سوره؛ دوره دوم، ش ۱۲.
- ۲- ابراهیمی، نادر. (۱۳۸۶). آتش بدون دود، تهران: روزبهان، چاپ ششم.
- ۳- ----- (۱۳۵۰). مکان‌های عمومی، تهران: امیر کبیر، چاپ دوم.
- ۴- اعتمادزاده، محمود. (۱۳۸۴). دختر رعیت، تهران: دنیای نو، چاپ اول.
- ۵- ----- (۱۳۷۱). مه‌راه مار، تهران: آگاه، چاپ اول.
- ۶- تسلیمی، علی. (۱۳۸۳). گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران، داستان، تهران: اختران، چاپ اول.
- ۷- جعفری‌قنواتی، محمد. (۱۳۸۱). «ادبیات اقلیمی»، کتاب ماه (ادبیات و فلسفه)، سال اول، ص ۱۴۰-۱۴۵.
- ۸- چوبک، صادق. (۱۳۵۲). انتری که لوطیش مرده بود، تهران: جاویدان، چاپ پنجم.
- ۹- ----- (۱۳۸۴). تنگسیر؛ تهران: جامه دران.
- ۱۰- خدادوست، ابراهیم. (۱۳۸۰). «داستان بومی در اقلیم سبز شمال» (گزارشی از همایش بررسی ادبیات اقلیمی)، نشریه ادبیات داستانی، سال اول، شماره ۵۸، ص ۳۸-۴۱.
- ۱۱- داد، سیما. (۱۳۷۵). فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید، چاپ دوم.
- ۱۲- دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۷۶). به سوی داستان نویسی بومی، تهران: حوزه هنری، چاپ اول.
- ۱۳- ----- (۱۳۸۳). کالبد شکافی رمان فارسی، تهران: سوره، چاپ اول.

- ۱۴- روانی پور، منیرو. (۱۳۶۸). *اهل غرق*، تهران: خانه آفتاب، چاپ اول.
- ۱۵- ----- (۱۳۷۰). *کنیزو*، تهران: نیلوفر، چاپ سوم.
- ۱۶- سپانلو، محمدعلی. (۱۳۵۸). «گزارشی از داستان‌نویسی یکساله انقلاب»؛ اندیشه آزاد، دوره جدید، سال اول، ش ۱، ص ۷-۹.
- ۱۷- ----- (۱۳۷۶). «داستان‌نویسی معاصر: مکتب‌ها و نسل‌هایش»؛ آدینه، ش ۱۲۱ و ۱۲۲.
- ۱۸- الشکری، فدوی. (۱۳۷۳). *واقع‌گرایی در ادبیات داستانی معاصر ایران*؛ تهران: آگاه، چاپ اول.
- ۱۹- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۳). *بیان*، تهران: فردوس، چاپ چهارم.
- ۲۰- شیر، قهرمان. (۱۳۸۲). «پیش‌درآمدی بر مکتب‌های داستان‌نویسی در ادبیات معاصر ایران»؛ نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ش ۱۸۹، ص ۱۴۷-۱۹۰.
- ۲۱- صدیقی، علی. (۱۳۸۰). *مروری بر ادبیات اقلیم گیلان (سالهای چهل و موج ادبیات اقلیمی)*، نشریه ادبیات داستانی، سال اول، شماره ۵۶، ص ۳۰-۳۳.
- ۲۲- طیار، محمود. (۱۳۴۴). *طرح‌ها و کلاغ‌ها*؛ رشت: چاپ نو، چاپ اول.
- ۲۳- عبداللهیان، حمید. (۱۳۸۱). *شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر*، تهران: پایا، چاپ اول.
- ۲۴- ----- (۱۳۷۹). *کارنامه نثر معاصر*، تهران: پایا، چاپ اول.
- ۲۵- گلستان، لیلی. (۱۳۷۴). *حکایت حال «گفتگو با احمد محمود»*، تهران: کتاب مهناز، چاپ اول.
- ۲۶- محمود، احمد. (۱۳۶۱). *زمین سوخته*، تهران: نشر نو، چاپ دوم.
- ۲۷- ----- (۱۳۵۳). *همسایه‌ها*، تهران: امیر کبیر، چاپ اول.
- ۲۸- میرصادقی، جمال. (۱۳۷۶). *ادبیات داستانی*، تهران: سخن، چاپ سوم.
- ۲۹- ----- و میرصادقی (ذوالقدر) میمنت. (۱۳۷۷). *واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی*؛ تهران: کتاب مهناز، چاپ اول.
- ۳۰- میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۰). *صد سال داستان‌نویسی در ایران (ج ۴)*، تهران: چشمه، چاپ دوم.

